

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۱۶	سخن اول
۲۱	فصل ۱
۴۳	فصل ۲
۶۴	فصل ۳
۸۴	فصل ۴
۱۱۴	فصل ۵
۱۳۴	فصل ۶
۱۶۴	فصل ۷
۲۰۳	فصل ۸
۲۲۰	فصل ۹
۲۴۳	فصل ۱۰
۲۷۰	فصل ۱۱
۳۰۱	فصل ۱۲
۳۱۷	مؤخره
۳۲۳	گولاگ

مؤسسه‌ی معتبری در روسیه که به کار پژوهش در تاریخ گولاگ پرداخته است همچنان می‌کوشد اعتبار خود را به عنوان یک انجمن ممتاز مموریال حفظ کند. این مؤسسه، به‌رغم مزاحمت‌ها و مخالفت وارثان کا.گ.ب در تشکیلات ولادیمیر پوتین به کار جمع‌آوری شواهد تاریخی ادامه داده تا حاصل کار خود را در دسترس عموم قرار دهد. از جمله مهم‌ترین کشفیات این مؤسسه مجموعه‌ی پرشمار نامه‌هایی است که میان یکی از زندانیان سیاسی اردوگاه کار اجباری و دختری دانشجوی و سپس فیزیکدان مبادله شده است. تقریباً تمام این نامه‌ها، به شکلی باورنکردنی از چشم سانسورچیان نظامی خودکامه دور مانده است.

این نامه‌های فوق‌العاده که موضوع کتاب فقط برایم نامه بنویس (عشاق گولاگ) است به کوشش و پیگیری آیرینا اوستروفسکایا، یکی از پژوهشگران انجمن مموریال مسکو، کشف شد. لِف میشچنکو و اسوتلانا ایوانووا از (۱۹۵۴-۱۹۴۶) تقریباً در اوج دوران استالینیسیم به مدت هشت سال و نیم با هم مکاتبه می‌کردند و در مجموع ۱۲۴۶ نامه به یکدیگر نوشتند که از آن میان ۶۴۷ نامه از طرف لِف به اسوتلانا و ۵۹۹ نامه از اسوتلانا به لِف نوشته شده است. اوستروفسکایا پس از آشنایی با لِف در سال ۲۰۰۰ و کمک به او در تدوین خاطراتی که می‌نوشت از وجود چنین نامه‌هایی اطلاع یافت، هرچند که لِف پنج سال بعد نامه‌ها را به او نشان داد.

اوستروفسکایا پس از دیدن نامه‌ها بی‌درنگ پی‌برد که از بخت خوش با مجموعه‌ای پر تعداد از نامه‌های خصوصی مرتبط با تاریخ گولاگ که تاکنون به دست آمده، روبه‌رو شده است. گنجی پنهان شامل سلسله نامه‌هایی بی‌وقفه که هر یک با ذکر تاریخ و شماره مسلسل با دقت و وسواس تمام جمع‌آوری و نگاهداری شده بود. لِف با همدلی بعضی از «زندانیان» و «کارگران آزاد» که مورد جستجوی بدنی قرار نمی‌گرفتند و اجازه‌ی ورود و خروج داشتند، توانسته بود تا برخلاف مقررات اردوگاه، به مکاتباتش با اسوتلانا ادامه دهد. ضمناً لِف برای حفظ نامه‌ها

چاره‌ای می‌اندیشد. او با حفر سوراخ در زیر کفپوش خوابگاه خود نامه‌ها را در آن پنهان می‌کند و در فرصت مناسب همه‌ی آن‌ها را به اسوتلانا بازمی‌گرداند. آنان با این ترفند موفق می‌شوند پس از آزاد شدن لف، مجموعه‌ی نامه‌ها را برای نسل آینده حفظ کنند.

اینک گزیده‌ای از این نامه‌ها به کوشش اورلاندو فیجز در دسترس علاقه‌مندان است. او در تصمیمی سنجیده صرفاً به نقل کامل مطالب نامه‌ها نپرداخته، بلکه با افزودن بندها و اظهارنظرها، روایت فصیحی به دست داده است، شیوه‌ای که در سال ۲۰۰۷ در تاریخ شفاهی زندگی یومیه در دوران استالین به نام شیعه‌سازان، زندگی خصوصی در روسیه‌ی تحت سلطه‌ی استالین به کار بسته بود.

نامه‌های این دو دل‌داده افشاگر عشقی است بس پرسوز و گداز با روایتی عاشقانه و غیرمعمول در قالب داستانی بی‌مانند در ردیف رمانی غیرتخیلی که تجلی آن در رویارویی با رژیم‌ی آهنین و سرکوبگر و توطئه‌گر باعث جذابیت بیشتر آن می‌شود. داستانی حقیقی و الهام‌بخش و شورانگیز در وصف شکوه روح و روان انسانی، در عین فلاکت و بدبختی؛ و قابلیت مردمانی که به هنگام تحمل شکنجه و عذاب به انسان‌های استثنایی تغییر ماهیت می‌دهند. و این که عشق و دلدادگی در چنین شرایطی نجات‌بخش زندگی است. و یا اینکه خلاقیت و استعداد معنوی در خیلی از افرادی که آزادی خویش را از دست می‌دهند شکوفا می‌شود. در این فراگرد شمار بی‌شمار از کسانی که با ادبیات سر و کاری نداشتند، به هنگام تحمل عذاب اسارت و شکنجه‌ی روحی و فیزیکی، احساسات و درد خویش را به قالب کلمات ریخته‌اند. در اردوگاه‌های کار اجباری یا برده داری به شیوه‌ی سوسیالیستی، معمولاً کلام مدون، یا نامه‌نگاری‌های محرمانه و در خفا تنها روزه به منظر آزادی است. تراژدی ناگفته‌ی دیگری هم در این حکایت احساس می‌شود و آن آگاهی از زندگی معصومانه و تباه و ویران شده‌ای است که رژیم‌ی سفاک و ددمنش باعث و بانی آن است، هرچند که کتاب پایان خوشی دارد.

یکی از دو دل‌داده با مصیبت‌های بزرگ‌تری دست و پنجه نرم کرده است. زمانی که لف چهار ساله بود پدر و مادرش در جنگ داخلی به فرمان بلشویک‌ها^۱ اعدام می‌شوند و عمه‌ها و پدر و مادر بزرگش او را بزرگ می‌کنند. لف در اواخر

1. Les Amants du Golog: Une histoire d'amour et de survie dans les camps de Staline.

دهه‌ی ۱۹۳۰ به صورت مستمع‌آزاد در رشته‌ی فیزیک دانشگاه مسکو به تحصیل می‌پردازد، جایی که با اسوتلانا آشنا می‌شود. روابط آنان در آغاز به دور از احساس خاصی به نظر می‌رسید، اما خیلی زود به صمیمیت می‌گراید. لف قصد داشت از اسوتلانا تقاضای ازدواج کند که آلمان در ۱۹۴۱ به اتحاد شوروی حمله می‌کند و او به واحد تدارکاتی کوچکی اعزام می‌گردد. خدمت کوتاه‌مدت لف در ارتش پس از تسلیم واحدش به پایان رسید و خود او نیز به اسارت درآمد.

افرادی که لف را اسیر می‌کنند وقتی می‌شنوند که به زبان آلمانی صحبت می‌کند تصمیم می‌گیرند نامش را در فهرست جاسوسان بنویسند که البته موفق نمی‌شوند. آنان سپس لف را به عنوان مترجم در پشت خطوط جبهه به خدمت گرفتند و سعی کردند او را وادار به پیوستن به ارتش آزادی‌بخش ضد شوروی به رهبری ژنرال اندرپی و لاسف کنند، اما پس از ناامیدی به بریگاد کار اجباری یکی از اردوگاه‌ها اعزامش می‌کنند. او دوبار دست به فرار می‌زند که بار دوم آن از اردوگاه بوخوالد بود. لف در نهایت سر از منطقه‌ی تحت اشغال نیروهای آمریکایی در می‌آورد و چون پیشنهاد مهاجرت به آمریکا را به خاطر اسوتلانا نمی‌پذیرد، بنابراین به ارتش سرخ تحویلش می‌دهند.

در اتحاد شوروی به وسیله‌ی اداره‌ی ضد جاسوسی که شاخه‌ای از ان. کا. و. د بود بازداشت می‌شود. او را با تمهیداتی مجبور می‌کنند تا اعتراف نماید مزدور آلمانی‌ها بوده است. به‌رغم اعتراضاتش مبنی بر اینکه در برابر پیشنهاد آلمان‌ها برای جاسوسی مقاومت کرده، بی‌درنگ به مرگ محکوم می‌گردد. این حکم اندکی بعد، به رسم دادگاه‌های مضحک بلشویکی آن آیام، به ده سال حبس در یک «اردوگاه کاردرمانی» تخفیف می‌یابد. می‌دانیم امپراتوری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در آن زمان برای نوسازی کشور به بیگاری انبوهی از بردگان احتیاج داشت. لف را پس از یک سفر طولانی با قطار به محوطه‌ی وسیع تهیه‌ی الوار در پچورلگ (زندان پچورا) در ناحیه‌ای نه چندان دور از قطب شمال اعزام کردند.

اورنالدو فیچز با مطالعه‌ی اسناد موجود در بایگانی گولاگ پچورا شرح ناگفته‌ای از حوادث هر زمان به دست می‌دهد. او می‌نویسد نوع لباس و کلاه و کفشی که در اردوگاه پچورا به لف دادند ما را به یاد نوشته‌های سولژنیتسین، شالامف و دیگران می‌اندازد.

وقتی سوابق تحصیلات فنی و مهندسی لف به وسیله‌ی گئورگی استریلکوف

رئیس کارکشته‌ی لابراتوار تحقیقاتی اردوگاه فاش شد، او احساس کرد که «کارش تمام است.» اما استریلکوف از بلشویک‌های قدیم و مدیر فنی لابراتوار که ۲۵ سال با «فعالیت‌های ضدانقلابی» مبارزه کرده بود، لف را برای کار در واحد چوب خشک‌کنی خود به خدمت گرفت. لف در آن محیط به نسبت گرم و امن نخستین نامه‌اش خطاب به اسوتلانا را نوشت و به آدرس عمه‌اش اولگا فرستاد:

این نامه را برای تو [اولگا] می‌نویسم، نه برای او. چون نمی‌خواهم مزاحمش شوم. بگذار آرام به زندگی‌اش ادامه دهد و من باعث دردرش نشوم و یادآوری خاطرات گذشته و فکر کردن به وضع فعلی‌ام سایه‌ای از غم بر آن نیفکند.

اولگا بدون اتلاف وقت نامه را به اسوتلانا نشان می‌دهد و او با قاطعیت تمام اقدام به نوشتن پاسخ می‌کند:

آن ماه سپتامبر [در جریان جنگ] را به یاد داری که گفتم نمی‌خواهی به آن نحو همدیگر را ببینیم، حال آن که من به خاطر آن یک هفته‌ای که به ما فرصت دادند شادمان بودم؟ بدان که حالا هم همان طور است. اگر امکان دیگری وجود نداشته باشد، این از هیچی بهتر است. ما هر دو ۲۹ ساله هستیم. اولین بار یازده سال پیش با هم روبه‌رو شدیم و حالا پنج سال است که یکدیگر را ندیده‌ایم. فکر کردن به این همه سال وحشتناک است. لف، زمان می‌گذرد. اطمینان دارم که تو قبل از سپری شدن پنج سالی دیگر دست به هر کار دیگر می‌زنی. دارم لجوج و بی‌پروا می‌شوم. چند بار خواسته‌ام که در آغوش تو لانه کنم، ولی فقط با یک دیوار خالی روبه‌رو شدم. احساس می‌کنم که قادر به نفس کشیدن نیستم. زمان همچنان می‌گذرد و من خودم را کنترل می‌کنم. لف، ما این مرحله را پشت سر خواهیم گذاشت.

این چنین بود که نامه‌نگاری هشت ساله‌ی آنان شروع شد. نامه‌هایی که در چند ماه اول مورد سانسور قرار می‌گرفت، اما وقتی لف راهی برای دور زدن سانسور پیدا کرد، تقریباً به دور از چشم سانسورچیان رد و بدل می‌شد. هیچ‌یک از نامه‌ها از نثر ادبی چشمگیری برخوردار نیست. اسوتلانا فارغ‌التحصیل رشته‌ی فیزیک بود و مانند لف یک مهندس، اما آنان برای اظهار دلدادگی خویش به یکدیگر زبانی زیبا

و تأثیرگذار خلق کردند.

لَف: وقتی اسم خودم را به خط تو روی پاکت می‌بینم، دچار احساس مشابهی می‌شوم. هر زمان پی‌می‌برم که نامه واقعاً به من تعلق دارد و از جانب اوست، یا در واقع توست، احساسی آکنده از ناباوری، حیرت، شعف و اطمینان خاطر وجودم را فرامی‌گیرد. نامه از طرف توست، همین کافی است. نکته‌ی خاصی در این اعتراف نیست. من نگرانم. منطقی باش. تو می‌توانی فقط پاکت بدون نامه را برایم بفرستی.

اسوتلانا [در پایان یک نامه‌ی طولانی]: مقصود از این همه پرحرفی‌ها آن است که فقط سه کلمه به تو بگویم. دو تا از آن سه کلمه ضمیر است و سومی یک فعل که در تمام زمان‌ها به طور یکسان به کار برده می‌شود: گذشته، حال و آینده.

عجیب آن که آرزوی اسوتلانا برای دیدار با لَف در «پنج سال بعد» زودتر از آنچه آن دو انتظار داشتند برآورده شد. با این که ملاقات با اعضای خانواده‌ی زندانی تاحدی امکان‌پذیر گردید، اما زندانیان سیاسی حق چنین دیدارهایی را نداشتند. بعلاوه آنان هنوز ازدواج نکرده بودند، بنابراین اسوتلانا نمی‌توانست به عنوان همسر به ملاقات محبوب زندانی خود برود. رفتن از مسکو به اردوگاه سفری طولانی و دشوار بود. افزون بر آن به نظر بعید می‌رسید که اسوتلانا موفق به گرفتن مرخصی به مدت لازم از انستیتو محل کار خود شود و یا بتواند هدف از تقاضای مرخصی را پنهان نگاه دارد. اما لَف روش هوشمندانه و توأم با موفقیتی برای مکاتبه‌ی آزاد درباره‌ی نقشه‌هایشان در پیش گرفت. اسوتلانا به منظور دیدار پیش رو از مقر گولاگ که حتی در نقشه‌ی جغرافیایی هم اثری از آن به چشم نمی‌خورد همچنان زنده بود. اگر طرح و پیش‌بینی آنان درست از آب درمی‌آمد، او می‌توانست به داخل محوطه‌ی گولاگ برود.

اسوتلانا بالأخره در سپتامبر ۱۹۴۷ درست پس از سی‌امین سال تولدش و یک سال بعد از آن که گفته بود امیدوار است لَف را ببیند، راه سفر پیش گرفت. یک هفته‌ی بعد او به عنوان «همسر» خدمتکاری می‌خواره که درست در همان موقع مجبور به بیگاری شده بود، بی‌سر و صدا وارد محوطه‌ی اردوگاه می‌شود. لَف و اسوتلانا دور از چشم اغیار تمام شب را با گفتگو سپری کردند. اسوتلانا می‌توانست دو روز تمام در آنجا بماند، فرصتی که پس از شش سال جدایی به

معجزه‌های شباهت داشت.

چنین دیداری، آن هم در داخل اردوگاه و آنچه که درباره‌ی گولاگ می‌دانیم بی‌سابقه بود، با این حال به نظر می‌رسد اسوتلانا، در مدتی که لف در پچورا بوده، نه یک بار، بلکه دست‌کم سه بار موفق به دیدن او می‌شود. البته همسران دیگر زندانیان نیز اقدام به چنین کاری می‌کردند. اینکه لف مدتی در کمال ایمنی در واحد چوب خشک‌کنی کار می‌کرده و سپس به عنوان مکانیک در نیروگاه برق، نشان می‌دهد که او زندانی به نسبت خوش‌شانسی بوده و به کار حساسی اشتغال داشته است.

لف با توجه به مدرک مهندسی خود تصور می‌کرد به یکی از مؤسسات مهم منتقل می‌شود که در دایره‌ی اول سولژنیتسین شرح آن آمده است. روابط نزدیک لف با رئیس‌اش استریلسکی و سایر زندانیان، یادآور مناسبات دوستانه‌ای است که در رمان سولژنیتسین می‌خوانیم. آمال لف هرگز به واقعیت نپیوست، اما نامه‌هایش نشان می‌دهد که از کار کردن در نیروگاه ناراضی نبوده و خود را با یک زندگی قابل‌تحملی وفق داده که در محاصره‌ی سیم‌های خاردار و نگهبانان مسلح نبود.

نامه‌های لف از سوی دیگر از وجود ارتباطات پیچیده میان زندانیان، کارگران غیرزندان‌ی و آزاد و نگهبانان پرده برمی‌دارد. کارکنان و خدمه‌ی آزاد به آسانی با زندانیان نزدیک می‌شدند. آنها که دوش به دوش زندانیان کار می‌کردند از مستخدمین وزارت امنیت داخلی یا ام. و. د بودند. اکثر این افراد از زندانیان سابق محسوب می‌شدند و یا بخش اعظم عمرشان را با کار کردن در داخل یا خارج از اردوگاه سپری کرده بودند.

زندان‌یان و خوابگاه‌شان به طور مرتب مورد تفتیش قرار نمی‌گرفت، بنابراین هرچیزی به داخل و خارج اردوگاه قاچاق می‌شد. نگهبانان پاسگاه مرکزی فاسد بودند و برای مبادله‌ی انواع اجناس و ورود و خروج زندانیان رشوه می‌گرفتند. بسیاری از نگهبانان در ایجاد بازار سیاه با زندانیان همدست بودند. اسناد رسمی نشان می‌دهد که حتی در مورد «اسرار و اسناد دولتی» هم بازار سیاه وجود داشته است. اسنادی که از مقر مرکزی ام.و.د در داخل اردوگاه به سرقت می‌رفت و به زندانیان فروخته می‌شد. افرادی که به پرونده‌ی شخصی خود دسترسی پیدا می‌کردند، دست به جعل و یا تعویض احکام مربوط به محکومیت خویش می‌زدند و یا حتی تاریخ آزاد شدنشان را تغییر می‌دادند.

مقررات انضباطی سفت و سختی در اردوگاه برقرار بود، ولی بعدها به مرور

شرایط زندانیان بهتر شد. خوابگاه‌های جدید و باشگاهی ورزشی بنا کردند و یک «قصر فرهنگی» ساختند، جایی که زندانیان به تماشای فیلم می‌نشستند. فیلم‌ها پس از دیدن یک فیلم مستند درباره‌ی حفرکانال ولگا- دن به نمایش درمی‌آمد، هرچند که به تلفات انسانی آن اشاره‌ای نمی‌شد. لف بدون طعنه و کنایه به اسوتلانا نوشت که او:

به مدت یک ساعت تمام هیچ فکر و حسی نداشتم جز احساس غرور و تحسین برای قدرت ذهن انسان و تبادل منظم و هماهنگ هزاران ایده و اندیشه در خلق معجزه‌ای قابل لمس. البته فیلم عیب و ایراد زیادی داشت و بخصوص از نظر کیفیت سرهم‌بندی شده بود. با این وصف فوق‌العاده اثربخش بود.

هرچند که لف دیگر اسیر توهمات کمونیستی نبود، با این حال به خاطر دستاوردهای علمی و فنی اتحاد شوروی می‌توانست دچار غروری ناسیونالیستی شود، نگاهی دوگانه به روسیه شوروی که اسوتلانا مقیم مسکو نیز در آن شریک بود. لف همچنین در مورد همدلی نگهبانان اردوگاه می‌نویسد و اینکه مقررات ظالمانه را نادیده می‌گرفتند و به زندانیان کمک می‌کردند تا مشمول آن نشوند. از جمله این افراد به نگهبانی اشاره می‌کند معروف به «پرچانه» که مهربانی خویش را زیر فریادهای گوش‌خراش پنهان می‌کرد. لف حتی پس از کسب آزادی با نوشتن نامه‌ای به یکی از نگهبانانش از او به خاطر کارهای بشردوستانه‌اش تشکر می‌کند. مقایسه‌ی این ادعا با شرایطی که فیودور موجهولسکی مأمور غیرمسلح ان. کا. و. د در پچورا از (۱۹۴۶-۱۹۴۰) شرح می‌دهد بسیار جالب است. او در مقام یکی از اعضای سرسپرده‌ی حزب شاهد و گزارشگر همین نابسامانی، فساد و شرایط غیرانسانی است که لف می‌گوید. موجهولسکی نیز با هدف در نظر گرفتن محل زندگی بهتری برای زندانیان جهت حفظ آنها از سرمای قطبی و به‌رغم آن که تردیدی نسبت به مجرم بودن آنان و استحقاق به زندان افتادن‌شان نداشت، وظایف رسمی خود را نادیده می‌گرفت. لف از جهنمی که در زیر پای زندانیان دهان گشوده بود به خوبی اطلاع داشت و به ذکر نمونه‌هایی از خطراتی می‌پردازد که با آن روبه‌رو بودند. در یک مورد وقتی گئورگی استریلکوف با یکی از مأموران ارشد اداره‌ی راه‌آهن درگیری پیدا می‌کند، به اتهام خرابکاری به ام. و. د احضار می‌شود. استریلکوف با وجود آن که ممکن بود با محکومیت سنگین تازه‌ای روبه‌رو شود، با

زیرکی تمام مفتری خود را بی آبرو می‌کند. لیوبومیر ترلتسکی هم تختی لف آن قدر خوش شانس نبود و به اردوگاه ویژه‌ای در سیبری تبعید شد و دوست نیمه لتونیایی او اولگ پاپوف برای بیگاری به پچورا و سپس به ماورای شمال اعزام گردید تا در معدنی سنگ شکنی کند. از جمله خواندنی‌ترین مطالب نیمه‌ی دوم کتاب مربوط به کوشش لف و اسوتلانا در کمک به این دسته از دوستان و خانواده‌های شان و دیگر مصیبت‌زدگان است. لف در بیان این قبیل مسائل با ناراحتی به اسوتلانا می‌نویسد که سخت‌ترین موضوع برای یک زندانی تحمل «بی خبری از جهان خارج» است و می‌افزاید روشی که اردوگاه در پیش گرفته به کار دیگ زودپز شباهت دارد، یعنی همه را دچار جوش و خروش می‌کند:

هر ماجرای ناخوشایند در زندگی معمولی در این جا چند برابر می‌شود. کمبودها و کاستی‌های انسانی حد و مرز نمی‌شناسد. خصومت به دشمنی و دشمنی به نفرتی وحشیانه، تنگ نظری به رذالت، خونسردی به خشونت تبدیل می‌شود و در نهایت به نوعی جنایت. سوءظن بی‌پایه، سرقت و قاپ زدن پول و عصبانیت ناگهانی گاه به قیمت جان تمام می‌شود.

لف ذاتاً آرمان‌گرا و خوشبین بود. هر وقت اسوتلانا نه از ناخوشی و واماندگی خود، بلکه از مشکلاتش در کارخانه‌ی لاستیک‌سازی، ایستادن در صف‌های طولانی برای غذا و لباس و مشکل رسیدگی به زندگی والدین پیرش حرف می‌زد، لف به او نصیحت می‌کرد که صبور و شجاع باشد. او به درستی نمی‌دانست که اسوتلانا از نظر روانی و عاطفی زندگی غیرقابل تحمل‌تری دارد و می‌کوشد تا در هر فرصت قوت قلبی به او و به خودش بدهد:

اسوتا، بیا تا جایی که می‌توانیم امیدوار باشیم و آن را از دست ندهیم. یک نکته را خوب می‌دانم و آن اینکه وحشتناک‌ترین چیز در زندگی یأس و ناامیدی کامل است. چشم پوشیدن از «احتمالات» و دست از مبارزه کشیدن، آن هم وقتی که قادر به آن هستی، بدترین نوع خودکشی است.

با مرگ استالین در مارس ۱۹۵۳ اوضاع گولاگ تاحدی بهتر شد و شرایط اردوگاه به شکل محسوسی تحمل‌پذیرتر گردید. شایعاتی در مورد عفو و آزادی زود هنگام زندانیان رواج یافت. با توجه به ذات و منش ناخوشایند حاکمان، نخست زندانیان جنایتکار رها شدند و تا آن‌جایی که می‌توانستند آزادی زندانیان سیاسی را به تعویق

انداختند. لف بالاخره در ژوئیهی ۱۹۵۴ اندکی زودتر از سر آمدن محکومیتش آزاد گردید. بازگشت او به مسکو نه باعث شادی شد و نه افتخار آفرین بود. پیوستن آن دو به یکدیگر در زمانی رخ داد که پدر اسوتلانا بیمار بود. صدور حکم رسمی عفو و مجوز اقامت لف در مسکو بیش از یک سال به درازا کشید. او سپس در شغل نه چندان مهمی در مؤسسه‌ی فیزیک اتمی دانشگاه مسکو مشغول کار شد. لف و اسوتلانا سرانجام در ۱۹۵۵ ازدواج کردند. آنان با دو فرزندشان زندگی شاد و طولانی سپری کردند. لف در سال ۲۰۰۸ در نود و یک سالگی چشم از جهان فرو بست و اسوتلانا هیجده ماه بعد.

غلامحسین میرزاصالح

۹۵/۴/۱۸

سخن اول

سه جعبه‌ی چوبی کهنه تازه تحویل داده شده بود. جعبه‌ها دم در و سر راه کسانی قرار داشت که می‌خواستند وارد اتاق شلوغ و پر رفت و آمدی شوند، جایی که شماری از پژوهشگران امور اجتماعی و تاریخی ادارات مموریال مسکو گرد آمده بودند. من هم که در پاییز ۲۰۰۷ برای دیدار و گفتگو با بعضی از همکاران در قسمت تحقیقات مربوط به تشکیلات حقوق بشر در مسکو اقامت داشتم در آنجا بودم. آنان وقتی به کنجکاو‌ی من در مورد بسته‌ها پی بردند، گفتند: شامل بزرگترین مجموعه‌ی مکاتبات خصوصی است که در ظرف بیست سالی که از موجودیت مموریال می‌گذرد در اختیار آن گذاشته‌اند. این‌ها به لف و اسوتلانا میشچنکو تعلق دارد، زوجی که به هنگام دانشجویی در سال‌های ۱۹۳۰ با هم آشنا شدند و جنگ سال‌های (۱۹۴۵-۱۹۴۱) آنان را از هم جدا کرد و لف بعدها در گولاگ زندانی گردید. همکارانم همگی می‌گفتند که ماجرای عشق و عاشقی آنان فوق‌العاده است. ما بزرگترین جعبه را باز کردیم. من هرگز در عمرم چنین چیزی ندیده بودم: چندین هزار نامه‌ی فشرده به هم که با نخ و کش لاستیکی بسته شده بود، دفترچه‌های یادداشت، دفاتر خاطرات و انبوهی عکس و سند. ارزشمندترین قسمت این مجموعه سومین و کوچکترین بسته بود. جعبه‌ای تخته سه‌لابی قهوه‌ای رنگ که با بند نازک چرمی بسته شده بود و سه قفل فلزی داشت که خیلی راحت باز شد. ما نمی‌دانستیم چه تعداد نامه داخل آن است، لیکن با توجه به وزن چمدان (۳۷ کیلو) حدس زدیم که باید دوهزارتایی باشد. همه‌ی آن‌ها نامه‌های عاشقانه‌ای بود که لف و اسوتلانا در دوران زندانی بودن لف در پچورا، یکی از بدنام‌ترین اردوگاه‌های کار اجباری استالین در سرزمینی دوردست در شمال روسیه، به یکدیگر رد و بدل کرده بودند. نخستین نامه به تاریخ ژوئیه‌ی ۱۹۴۶ از آن اسوتلانا بود و واپسین نامه به تاریخ ژوئیه‌ی ۱۹۵۴ به لف تعلق داشت. آنان دست کم دو بار در هفته به یکدیگر نامه می‌نوشتند. این بزرگترین خفیه‌نگاری شناخته شده در گولاگ بود. اما آنچه که این نامه‌ها را استثنایی نشان می‌دهد نه تعداد، بلکه سانسور نشدن آن‌ها بود. این نامه‌ها به وسیله‌ی

کارگران آزاد و مأمورانی که با لِف همدلی داشتند به داخل و یا خارج اردوگاه قاچاق می شده است. شایعات مربوط به قاچاق نامه‌ها، بخشی از طرز فکر رایج در گولاگ بود، اما هیچ گاه کسی باور نمی کرد که حجم پست غیر قانونی این چنین چشم گیر باشد.

نامه‌ها به حدی محکم بسته بندی شده بود که من با زحمت زیاد توانستم انگشتانم را لای آن‌ها فرو کنم و نخستین نامه را بیرون بکشم. نامه از اسوتلانا به لِف بود:

کومی ا. اس. اس. آ

ناحیه‌ی کوژوا

مجتمع چوب

۱ [ردوگاه] ت [آدیبی] - ۲۷۴ ۱۱ اب

گیرنده: لِف گلیووچ



شروع کردم به خواندن دستخط ریز و ناخوانای اسوتلانا روی کاغذ زرد رنگی که در دستانم چروک می شد: